

مبادی معرفت

از نظر فلاسفه غرب

فلاسفه حسن که
(ادین عارف بشر
توسط حسن است)

الف) یوزنیویست ها، حسن برای افزایش
همه علمی غیر حس و غیر تجربی را فاقد اعتبار دانسته
و فقط حسن را مبدأ علوم و طایفه علم می دانند
[فقط حواس پنجگانه]

ب) حسن برایان: مبادی معرفت را توسط حسن می دانند

معتقدند که بعد از به وجود آمدن یک سری علوم حسی، عقل
به آن حسن می تواند کند و مفاهیم و قوانین فزائری را
ایجاد کند. [حواس پنجگانه + حسن باطن و علم حضوری]
عقل و آنرا نگردد

فلاسفه عقل گرا:

عقل را می نیاز از حسن می دانند و عقل را مبدأ معرفت انسان می دانند
آن ها معتقدند که مفاهیمی مثل خدا، علت و معلول، کثرت و ... را با حواس پنجگانه بشری توان درک کرد
پس عقل بر حسن و تجربه مقدم است.
ضالک فردنا بینا که با اینکه چیزی را نمی بیند ولی یک سری علوم عقلی را در ذهن دارد پس عقل مبادی
معرفت است.

خطا بنده ترین نوع ادراکات

نقد نظر یوزنیویست ها: مبادی معرفت انسانی را ادراکات حواس ظاهری می دانند
که نسبت ترین نوع ادراک بشر است و علم حضوری را قبول
ندارند و عقل را قبول ندارند. قوانین کلی برخی علوم مثل
در نتیجه

ریاضی و علوم تجربی را قبول ندارند. این نوع دیدگاه مانند
ارزش معرفت شناسی است و ضوط است.

لے مبادی ادراکات تصوری: گوید در بدو تولد با اینکه فاقد علم حصولی است ولی از طریق علم حضوری
و حسن باطنی یک سری علوم را متوجه می شود مثل گرسنگی، درد...

آن ها معتقدند که ادراکات بشر توسط حسن مستوع می شود. حواس پنجگانه کلی
حسن باطنی و علم حضوری هم آن را کند می کند و مصداقی را که مبادی حس می ندارند
صل عدم و ... را انسان با عقل متوجه می شود پس عقل هم در فهم مفاهیم
کلی کند می کند.

پس بنظر فلاسفه مسلمان مبادی ادراکات تصوری به این گونه است که با حسن
آغاز می شود ولی در ادامه راه به حسن باطن و علم حضوری و عقل هم نیاز دارد.

نظریه فلاسفه مسلمان

مبادی ادراکات
تصدیقی:

ادامہ درس

مبادی ادراکات تصدیقی :

نکته (۱) تصور حکم ندارد. فقط تصدیق است که حکم به دنا لیس می آید. پس فقط با مقنیه و تصدیق میتوان از واقع گزارش داد. پس مطابق و عدم مطابق فقط در قضایا و تصدیق قابل طرح است.

۵ نکته (۲) هر قضیه ای از موضوع و حمل و نسبت بین آن دو و حکم تکلیل ماسود
تا انسان در مفهوم را مقابله کند، آن ۲ را به هم نسبت ندهد و سپس حکم نکند، صریح قضیه ای محقق

نکته (۳) موضوع در مضایا

فهرتی ← خبری است عینیه و یا یک فرد صدق می کند . حسن احمد .
کلی ← مراد از بی شمار قابل انطباق است . انسان حقیقت حیوان است

کلی \rightarrow مابوهی: (هر آهني در گريه انجسقام سقود)
فلسفي: (هر معلولي عللي دارد)
منطقي: (مفهوم کلي بر افرادي ستمار عدد است)

قضا یا به ۲ دسته کلی تقسیم میشوند

- قضایای حمله (موضوع و محمول) → اجزایی
- قضایای سه طیه
 - صغریه (اول مقدم و ثانی)
 - منفصله (ثانی مقدم و اولی)

نکته (۵) اتحاد موضوع در مجهول نگاه
 ← در مفهوم است (انسان شتر است) جمله اولی
 ← در صدق است (انسان حقیقت حیوان است) جمله ثانی

ناتذہ) حمل شایع ہے
 ← حملہ بیضا ہے معمول قفیه «موجود» یا مبادل آن است۔ انسان موجود است
 ← حملہ مرکب ہے معمول متضییع غیر از مفهوم «موجود» یا سہ۔ انسان متفکرات است

نکته (۷) قضایای محالیه \rightarrow تحلیلی \rightarrow معمول از تحلیل موضوع به دست آمده؛ در سقراطی مرد است.

نکته (۹) قضایا به دو دسته
(۹)
بدیهی: (به استدلال نیاز ندارد)
نظری: (به استدلال نیاز دارد)

درس هفتم، مطابقت

مطابقت قضایا
با واقع :
این ها ۱۰۰٪ مطابق
با واقع هستند

و عیالیا :
قضایای کلی
قضایای منطقی
بدیهیات اولیه

اثبات کنید بدیهیات اولیه مطابق با واقع هستند؟

یقین به اینکه [الف ج است]
راه اول : بدیهیات یقینی هستند
و یقین به همراه دارند

اسئال : قضایای بدیهی علم حصولی هستند آن ها را با علم حصولی ما هه نکر دید از کجا به اطمینان رسیدید؟ احتمال دارد اگر عقل ما به گونه ای دیگر بود به گونه ای دیگر می رسید و آن را تصدیق نمی کردیم؟

پاسخ : این احتمال ابتدایی است و با رجوع به متن قضیه دفعه سو د یعنی اگر معلول و علت را درست بشود کنیم و مانعی برایش نباشد در همه جهان ها و نزد همه عقل ها من این را گفته ام که هر معلولی علتی دارد هر عقلی هم موضوع و محمول را آن چنان که من تصور کرده ام درک کند، قضیه را تصدیق خواهند کرد و به آن یقین پیدا کردن و این یقین دانش دهنده درستی است و از بین نمی رود.

راه دوم : بدیهیات اولیه مانند قضایای تحلیلی اند که مفهومی محمول آن ها از تحلیل مفهوم موضوعشان به دست می آید. برای مثال هر معلولی علتی دارد. معلول وجودش واسطه به علت است. و این در مفهوم معلول مندرج است پس اتحاد بین موضوع و محمول را با علم حصولی ما می بینیم. پس سر مطابقت این قضایا با واقع، ادراک حصولی است. یعنی بدیهیات هم به علم حصولی درک میشوند و ۱۰۰٪ یقینی هستند.

اسئال : آنچه شما به علم حصولی یافته اید یک معلول شخصی است چیزی است چگونه از یک چیز خبری به کلی دست پیدا می کنید؟ آنچه شما یافته اید از اراده شما به نفس شماست نه واسطه هر اراده ای به هر نفسی

[پاسخ صغری بعد]

پاسخ: در وابستگی اراده به نفس خودم به ماضیت اراده و ماضیت نفس کاری ندارم و فقط دیدم که علم حضوری حاصل وابستگی اراده به نفس من است و این وابستگی را مدت دارم و با ماضیت اراده و نفس کاری ندارم. پس هر جا که این چنین وابستگی را صوبه سدم پس گفتم که هر معلومی علیّی دارد. [مفاهیم کلی مفاهیم رفت بر بیه خبری است که چه در حد مورد صدق نمائند ولی این

پاسخ را با این مطلب دادم. (یعنی چیزی که وجود آن وابسته به وجود دلیلی است) در این را یافتیم پس حکم برایش ثابت خواهد بود

و دیگر اینکه وقتی قضیه ای تکلیفی شد کلیت هم قابل عمل خواهد بود زیرا مفای حمل همیشه در همه موارد و شرایط و زمان ها در درون موضوع قرار دارد و هیچ قیدی ندارد.

نتیجه: پس مطابقت بدیهیات اولیه با واقع، مانند قضایای وحدانی، مسلم است.

مطابقت ذهن با عالم جسمانی

مقدمه: بدیهیات اولیه و علم حضوری به استدلال نیاز ندارند.

مقدمه: وجود جهان مادی نه بدیهی اولیه است و نه معلوم به علم حضوری

نتیجه: نفس به برهان نیاز دارد. (اثبات وجود جهان مادی)
حالا برای اثبات ① تعداد سنایه احساس من توان آن را ندیرفت. چون شلایه بسیار در چهار خط در حواس ظاهر است
② همه آن ها به وجود جهانی بیرون از احساسات خود یقین دارند (همه مالکوت بر آسمان است و زمین هست)

پس این یقین چگونه به وجود آمده است

فلاسفه مسلمان علم به جهان بیرون از انسان را فطری می دانند. اصطلاح فطری، قضایایی که برهانش همراه خود است فطری یعنی بدیهی تا فوری.

ادامه هفت .
برهان ساده برای مطابقت ذهن با عالم حساس .

سوختن است مثلاً آتش

پایه علت خود من هستیم X (چون هر وقت فقط آتش داریم اما کبریم میسوزیم اگر خودم علت بودم مثلاً اگر دستم را
سوختن را من تو بگویم X) در صورتی هم که گرفتن ما سوختن است !

و علت بیرون من است که و باید میان علت و معلول سنجیت وجود داشته باشد پس بین سوختن
و عامل آن هم باید مناسبتی وجود داشته باشد . وقتی سوختن امر تدریجی و زمانی باشد پس عامل
آن هم امر تدریجی و زمانی باید باشد که اصطلاحاً به آن ماده دهم گویند .

در یکی ها همان حادثه ۲ نوع است :
۱- علت رنگ ها ، بو ها ، مزه ها ، صدا ها ، سردی ها و گرمی ها و مانند آن
(که این ها را برخی مقبول ندارند و نمی توان اثبات کرد)

۲- سبب ، حرکت ، حجم ، بُعد و مانند آن
(با استفاده از اصل سنجیت علت و معلول میتوان اثبات کرد)

نتیجه درس : راه رسیدن به واقع و یقین صدور نیست ، انسان میتواند با استفاده از بدیهیات
اولیه و علم حضوری که خود علوم واقعی و حقیقی است ، به حقایق و واقعیات دیگر دست یابد

با تامل و تفکر .

این بیان وجود را تعریف کرده است. چنانچه با وجود و ماهیت را تعریف کرده است. و ماهیت را تعریف کرده است. و ماهیت را تعریف کرده است.

۱- تعریف ماهیت: ماهیت را تعریف کرده است. و ماهیت را تعریف کرده است. و ماهیت را تعریف کرده است.

درس هشتم

بدهت وجود در تصور و تصدیق

مقدمه

پیش از ورود در هر علمی، پس از بیان و تعریف موضوع، در صورتی که آن علم از علوم حقیقی باشد نه اعتدالی، وجود خارجی آن موضوع اثبات می شود. از ویژگی های فلسفه اولی یا حکمت الهی آن است که موضوع آن، نه نیازمند تعریف است و نه محتاج به اثبات و به دیگر سخن، موضوع فلسفه اولی تصورات و تصدیقات بدیهی است، یعنی مفهوم وجود، بدیهی است و قضیه «موجودی هست» یا «موجودی تحقیق دارد» بدیهی است.

بدهت مفهوم وجود

هر مفهومی در صورتی «بدیهی» خواهد بود که خود به خود و بدون نیاز به وساطت مفهوم دیگری برای انسان روشن باشد، در برابر مفهوم «نظری» که انسان تصویری اجمالی از آن دارد و تبیین کامل آن با کمک تجربه و تحلیل آن مفهوم و به عدد مفاهیم بسیط تری که اجزاء آن مفهوم را تشکیل می دهند، صورت می پذیرد.

۱. به اعتقاد استاد مطهری ملاک بدهت یک مفهوم، بساطت آن و ملاک نظری بودن یک مفهوم، مرکب بودن آن است؛ زیرا مفهوم نظری و غیر بدیهی، مفهومی است که در ذهن آمده ولی اجمال و ابهام دارد و ذهن باید به وسیله تجربه و تحلیل، اجزاء تشکیل دهنده آن را روشن سازد و به این

این بیان وجود را تعریف کرده است. چنانچه با وجود و ماهیت را تعریف کرده است. و ماهیت را تعریف کرده است.

۱- تعریف ماهیت: ماهیت را تعریف کرده است. و ماهیت را تعریف کرده است. و ماهیت را تعریف کرده است.

صاحب هیچ بیانی تا زین بساطت مفهوم دیگران را در بر خود، خود را برسان و واضح و روشن است.

مفاهیم نظری نیاز به تمیز و تمیز برهان دارد. تصویر اجمالی را در روی بران نمی گذارند.

سوال: مفهوم وجود بدیهی است یا نظری؟

۱- مفهوم وجود بدیهی در روشن است. مفهوم وجود بدیهی در روشن است. مفهوم وجود بدیهی در روشن است.

۲- مفهوم وجود بدیهی در روشن است. مفهوم وجود بدیهی در روشن است. مفهوم وجود بدیهی در روشن است.

۳- مفهوم وجود بدیهی در روشن است. مفهوم وجود بدیهی در روشن است. مفهوم وجود بدیهی در روشن است.

۴- مفهوم وجود بدیهی در روشن است. مفهوم وجود بدیهی در روشن است. مفهوم وجود بدیهی در روشن است.

۵- مفهوم وجود بدیهی در روشن است. مفهوم وجود بدیهی در روشن است. مفهوم وجود بدیهی در روشن است.

۶- مفهوم وجود بدیهی در روشن است. مفهوم وجود بدیهی در روشن است. مفهوم وجود بدیهی در روشن است.

۲. چرا مفهوم وجود، بدیهی است؟
۳. تعریف حقیقی و تعریف لفظی را شرح دهید. (با ذکر مثال).
۴. آیا وجود، تعریف لفظی دارد؟
۵. چرا نمی توان برای وجود تعریف حقیقی ذکر کرد؟

۶. آیا تحقق خارجی موضوع فلسفه، نیاز به اثبات دارد؟ توضیح دهید.

ادامه در صفحه ۸

بی نیازی وجود به اثبات :
 انسان در ۳ چیز به خودش تکیه می کند ۱- خودش ۲- وجودش هست و وجود دارد ۳- آنکه خارج از او

چیزهایی وجود و واقعیت دارند ۱- آدمی تواند آن را از جانب خود و از آنجا آنگاه شود.

چیزهایی نیست تواند در این ۳ چیز تکیه کند.

هر فرد عاقلی نمی تواند در این ۳ چیز تکیه کند.

دلیل بر آنکه هر فردی این ۳ مطلب را ندارد، همان نحوه رفتار و عمل انسان است. که هگلانی که

چیزها را طلب می کند آن را واقعیتی خارجی می یابد و نیز هگلان که بر این مسئله تکیه می کنند که

آن شیخ در خارج را تقبیل دارد و این ها جفت برسان رسد یا قه نیست بلکه کودکی هم این را

می یابد وقتی شیر مادر را خواهد می خورد که در جهان خارج وجود دارد نه آنکه فقط در سینه او باشد.

پس حکمت الهی ، مصداق دارد و از عاقل به مصداق دانستن آن به دلیل در جهان نیازی ندارد.

و هگلانی که می گویند چنانچه که می دانند پس هست

و می بیند از اندیشه من چیزی وجود ندارد

و می بیند از اندیشه من چیزی وجود ندارد

و می بیند از اندیشه من چیزی وجود ندارد

و می بیند از اندیشه من چیزی وجود ندارد

و می بیند از اندیشه من چیزی وجود ندارد

و می بیند از اندیشه من چیزی وجود ندارد

و می بیند از اندیشه من چیزی وجود ندارد

در س 9 اشتراک جنوسی مفهوم وجود: مفهوم وجود مشترک مغایر است.

گروهی از متکلمان فقط وجود را مشترک لفظی دانسته اند.
دسته اول به وجود بر هر ماهیتی که اطلاق شود به یکسان همان ماهیت است.
و هوایان وجود در تحت وجود یکسان هر اقسام متفاوت است.

دسته دوم: لفظ وجود مشترک لفظی میان واجب و ممکن است.

یعنی لفظ موجود به همان معنایی که بر مخلوق اطلاق می شود، قابل اطلاق بر خالق نیست.

خطای این دسته در چیست؟ فرق گذاشتن میان در ترکیب ماه مفهوم و صدق و اصدیقین آن در باب دیگر است.

گروه اول استدلال بر نظر نشان این است که: وجود بر هر ماهیتی که اطلاق شود به یکسان همان ماهیت است.
الزهره یکسان دانسته باشد یعنی مفهوم وجود واحد شود لازماً این است که وجود خارجی علت و وجود خارجی معلول نیز همان باشد. یعنی صدق یکی باشد پس چون وجود علت و معلول یکسان نیست و وجود علت قوی تر است پس وجود خانی گویا کثر دارد و مشترک لفظی می شود.

گروه دوم: گروهی واجب الوجود و ممکن الوجود به یکسان اطلاق شود لازم به همسان بودن ماهی است که وجود واجب با وجود ممکن قابل مقایسه نیست پس لفظ وجود مشترک لفظی میان واجب و ممکن است.

پاسخ: اشتراک در مفهوم، مستلزم همسان بودن معادین آن مفهوم نیست. بر صحت مفهوم دلیل بر نبود اختلاف بین معادین نیست باید بین مفهوم و معادین فرق گذاشت.
پس اختلاف بین علت و معلول، واجب و ممکن، که اینها صدق برای وجود هستند نباید باعث ایجاد تفاوت در مفهوم شود پس حباب مفهوم از صدق جداست.

مفهوم وجود واحد است و به معنای لفظی است.

اختلاف در معادین مفهوم به معنای صحتی بودن (مفهوم) نیست.

انبات استلک مبنوی بودن مضمون و وجود
 چند سه - لفظ وجود دارایی معنایی است که از آن مفهیم ماستور (هستی، بودن) را نشینان
 لفظ لا وجود را با آن صله به آن معنا منتقل می شود

مقدمه ۲ - لفظ وجود به استعاره های معنایی که از آن مفهیم تقسیم ماستور
 وجود در ذهن
 ممکن
 طایب وجود در فرض
 وجود کم
 کین

مقدمه ۳ - وقتی چیزی تقسیم ماستور و به امور گوناگون منقسم ماستور در واقع مقیو دگوناگونی
 ساین همیشه ماستور و با ضمیمه شدن هر قیدی یک قسم ساین آن ظاهر ماستور
 از این رو در نگاه یک چیز منقسم و به امور گوناگون منقسم ساین، باید دارای معنای واحد باشد
 بخای که، چیز مشترک آن انقسام را تشکیل دهد. در غیر آن صورت تقسیم آن صبیغ نیست

تقسیم به وجود یک معنا دارد که همه آن را شامل ماستور و بنا بر این (وجود)
 مشترک معنوی است -

ب) زیادت وجود بر ماهیت
 مقهور از ماهیت = یعنی مفاهیمی که متکلس کننده ذات صدادیق خود و معانی از حیثی
 آنها هستند. از این رو گفته اند ماهیت چیزهاست که در پاسخ از پرسش (ماهیت)
 بیان می شود.

زیادت وجود بر ماهیت
 یاد در طرف و استعاره خارج معنایی در خارج بی وجود است و ماهیت وجود در فرض
 بر ماهیت است (در نتیجه یک از حکما آن را پذیرفته است)

حقی در ذهن فووم حسی و حسی را از هم جدا کنیم و قدرت ذهن این گونه است.
پس زیادت وجود بر ماهیت در ذهن یعنی اینکه مضموم وجود در ذهن غیر از ماهیت
ماهیت است پس عقل می تواند در ظرف تحلیلات خود مضمومات آن را از مضموم وجود
جدا سازد و مضموم وجود را بر آن جدا کند و دلویات آن مضموم وجود است.

پس وجود و ماهیت ۲ چیزند علاوه بر هم سه ها نه در عالم ذهن. در خارج چیزند از هم.

استدلال: امکان وجود را ماهیت.

دلیل اول: قیاس استثنایی.

مقدمه: اگر وجود عین ماهیت و یا جز آن باشد از آن با سطر ذات آن باشد. نفی وجود را ماهیت ماهیت مضموم تو دارد بود

مقدمه ۲: امکان وجود را ماهیت صمیمی است (ماهیت هایی که داریم که مضموم هستند اسباب ساختن)

نکته: وجود و عین ماهیت یا جز آن نیست.

دلیل دوم: محل وجود بر ماهیت نیازمند به دلیل:

قیاس استثنایی:
مقدمه ۱: اگر وجود عین ماهیت و یا جز آن باشد، محل وجود بر ماهیت یا جز آن نیازمند به دلیل
عمل ذات و ذات یک شیء و وابستگی بر آن، بعدی هم در نیاز از دلیل است.

مقدمه ۲: اما محل وجود بر ماهیت نیازمند دلیل است، فرشته وجود دارد.

نتیجه: وجود عین ماهیت یا جز آن نیست.

صنعه رجب ۱۳۵۰

درس دهم : فصل

حالا که ما کونیم وجود و ماهیت ۲ هیز است . بین که اصل اصل است که

صدر الشماخین باعث شد این مسئله از جا سیر . اصل قدبل سو در حالت متقابل دارد
(و موجود اصل است)

قبل از برای هر تامل بر اصالت ماهیت بودند و وجود اعتبار است .

یوانی ظاهر هیزه در مورد اصالت وجود ندارد

اما خود دارای این سیاق به همسایر که تراش به اصالت وجود دارند و مقرریم که در آن
شیخ اشراق در مقابل اصالت وجود موضوع مگیرد و وجود را اعتبار ماردانده و ماهیت را اصل
مادانده

حال دلیل بران اصالت وجود بنیادیم ؟

یک سره تقارن را تمام دفع

معانی وجود :
۱- چیزی که رابط قضا یا بوده بین این است و همان بود چیزی
۲- چیزی که در بر دارنده نیست مداخل است معانی بودن
۳- اسم معدوم به (نشی)

معنای ماهیت : صدر الشماخین از (اصح) و اسم معدوم آن که کار می رود به معانی چیست .
صفا هم با هوس : ذات یا اشیاء صفا یعنی خود را مستقل می کنند . این معیت می است .

بین دینی با عینیت در ماست که طلب هستی آن و یک مطلب صیغی آن است

صفا همی که چیست شی را کونیم دران و فلهیم را هوس هستند .

حالا آنچه در خارج می بینیم دینی آن است یا چیستی آن ؟
در این سوال چه شیء را می بینیم ؟ در خارج تحقق دارد همان دینی است .

در این سوال که ماهیت این است که خود موجودی است که لب ذهنی است که از او فیل
مادر می در ذهن مستقل ماست و

اعتبار از اصل مگیرد

اعتبار از اصل مگیرد و اعتبار وجود و هواد هاد بود

ادامه درس ۱۰

اعتبارات مسأله (اعتبارات مربوط به ماهیت و وجود)

۱- هیچ که ام اصل نیستند . نه پذیرفتنی نیست زیرا بعد از اصل وجود و ماهیت خود اعتباری
هستند آن است که هیچ را تعلق در خارج تحقق ندارد
مستلزم آدمی شود و عرجه هست ساختن ذهنی است
ولی واقعیت خارجی در هیچ و لا را نمی یابد .

۲- هر دو اصل نیستند : پذیرفتنی نیست . زیرا از هر واقعیت واحدی ، دو مفهوم وجود و

ماهیت به ذهن می آید یعنی با واقعیت است که در ذهن به دو مفهوم

تحلیل می شود . ظرف کثرت ، ذهنی است و در خارج . در خارج یک است

و در ذهن دو چیز . حال آنکه وجود و ماهیت هر دو اصل باشند . آن

باید آنچه برابر فرض یک واقعیت است ، دو واقعیت باشد و از طرفین هر

یک از این دو واقعیت نیز دارای وجود و ماهیتند . تا از این ۴ واقعیت

خواهیم داشت و به همین ترتیب ادامه می یابد به تسلسل می انجامد .

۳- ماهیت ، اصل است و وجود ، اعتباری است . (کلماتی اشراقی) مگیرد آن شیخ شهاب

الدین سهروردی

۴- وجود ، اصل است و ماهیت ، اعتباری است . (صدر الشماخین) مگیرد آن است و حکمت

متعالیه نام دارد

بررسی احتمال ۳ و ۴ : ادبای اصالت وجود و اعتبار ماهیت .

یک ادله حکم در باب اصالت وجود که اعتبار آن علاوه بر تقارن ، این است که هیچ

اصل موهو نمی توقف ندارد و نقد بر اصل واقعیت یعنی اصل استیلا در خارج
تحقق دارند و زیادت وجود و ماهیت ، صحتی است . (برهان لا)

الف) ماهیت به حسب ذات ، نه استحقاق موجودیت دارد بر نه استحقاق وجودیت
ب) برضی از ماهیات ، موجودند و در خارج تحقق دارند (شماخین)

[illegible]

برای این که بتواند در این کار موفق شود، باید که در این کار

بررسی پاسخ استر اقبال در مورد احوالت ماهیت و اعتباری بودن ماهیت -

مقدمه دوم درست نیست. چه کسی گفته است که برای حل مشتق بر یک مورد اعم از آن است که آن مورد دارای مبدأ اشتقاق باشد؟

عوض دنیایی، (عالم همان گونه که بر ذات دارای علم اطلاق می شود، همچنین بر ذاتی که عین علم است نیز اطلاق می شود، اگر علمی قائم به خود باشد، آن علم، عالم خواهد بود پس لازمه حل مشتق بر یک شیء زاید بودن مبدأ اشتقاق نسبت به ذات آن شیء نیست. بلکه ممکن است مبدأ اشتقاق عین ذات آن شیء باشد.

(علم خداوند به صفات خداوند عین ذات خداوند است)

[پس] وجود امیل و ماهیت اعتباری است.

اطلاق وجود بر یک شیء دو صورت می تواند داشته باشد
← شیء دارای وجود است! است به نحوی که وجود زاید بر آن باشد و محل موجود بر ماهیت از این قبیل است
← دلیلی آنکه آن شیء «عین وجود» باشد علم خداوند

اطلاق وجود «بر» وجود از نوع دوم است.

تقسیم «وجود موجود است» بدین معناست که وجود عین موجودیت و واقعیت دارد و این وجه دیگر این «وجود» موجود است. اما به ذات خود، نه به واسطه وجود دیگر و لذا تسلسل رخ نخواهد داد.

انتهای
فالوجود موجود. لکن بنفس ذات، (لاوجود آخر فلا ینهب الأمر الی غیره دیگر

والسلام.

هستی شناسی

۱. منشأ خط است؟
۲. چرا وجود زیادت دهد.
۳. آیا وجود

ماضی

در عالم خارج پیدا میشوند. و گفتیم که ما اصالت وجود را مقبول داریم.

و بی مثال همه جهان خارج سراسر از وجود است.

سوال: آیا در جهان خارج وجودت محض حکم نما است؟ و اگر است اصراف بنما

فاقد واقعیت است؟ یا اینکه در عالم وجود و حقایق شهادت است و اینکه بگویم که وجود

داریم و وجود معلوم است؟ یا اینکه هم اگر است وجود هم و وجودت وجود؟

۴ نظریه داریم: سوال: آیا در جهان خارج وجودت حکم نما است یا شریک؟

۱- نظریه وحدت وجود و وجود معلوم! بنیست بر این صوفیه است.

زیادت و نقصان
مستایز به سدت و ضعف، تقدم و تاخر

بر خلاف ۳ تا ۵ مقلی که با به الامتياز با به الاشتراك متفاوت است.

ثابت
ضمیمه

امتياز (۴) اختلاف تشکلی است. [ما به الامتياز و ما به الاشتراك یکی نیستند]

مثال نور خورشید، نور شمع، نور لامپ، نور چراغ خواب

اینها در حقیقت نور مشترک می

در حقیقت نور متفاوت هستند (یکی قوی تر یکی ضعیف تر و ...)

نقطه اشتراك = نقطه افتراق

ما به الاشتراك

وجود دارد
ما را هم
نی

اینها در نور مشترک هستند
و عین هم

نور خورشید

نور لامپ

نور شمع

نور شمع و نور آتش کبریت

در نورشان هم تفاوت وجود دارد

ما به الامتياز

سدت و ضعف این نورها در حقیقت نور اثر ندارد و عقوم حقیقت نور نیست

اگر سدت و ضعف عوام دهند حقیقت نور باشد آن وقت نور در یک چیز باید به

درجه خاصی برسد تا من بگویم آن چیز نور دارد. در حالی که اکنون نیست داشتن

نور ربطی به سدت و ضعف نور در آن سستی ندارد پس سدت و ضعف جزء ذات حقیقت

نور نیست پس مثل امتياز به جزء ذات نیست و از طرفی هم خارج از ذات هم نیستند

دارند

وجود

این نوع برهان که متناهی و با نام برهان صدر و تقسیم است یعنی (استقصاء)
 ختمهای مستند چون امتیازها را ۳ تا نام دارند و در جزو ذات و خارج از ذات را مقبول و از آن پس
 نوع سوم در تمام ذات است یعنی مانند چنان احتمالات را رد کرد و آنچه که باقی ماند درست است.

(نقد دلیل حکمای مشاء)
 گفتیم برای بحث (الکثرات وجودی) بر ۲ قسم تقسیم نمود. ۱) الکثرات امری حقیقی
 در ۱) من صدق التام العین و حکمای مشاء اختلافی نیست. (در عالم خارج الکثرات است
 و اکثر امری حقیقی است) هر دو بر این نظر است.

در ۲) اختلاف وجود دارد. گفتیم مشاء ۱) امتیاز به تمام ذات را مقبول دارند.
 ۲) امتیاز به جزو ذات را مقبول دارند.
 ۳) امتیاز به اقسام خارج ذات را مقبول دارند.

ولی صدق التام العین ۱) امتیاز به تمام ذات را مقبول دارند.
 ۲) امتیاز به جزو ذات را مقبول دارند.
 ۳) امتیاز به اقسام خارج ذات را مقبول دارند.
 بنابراین با صدق التام العین با رد ۲ و ۳ از اثبات کرد و این اعم از
 صواب است. چون دلیل آن را دایره ای زیاده است. آن ها فقط ۱۳ امتیاز را مقبول دارند
 در حالی که امتیاز چهارمی هم وجود دارد. پس نمیتوان امتیاز به تمام ذات را مقبول کرد و این
 وجودها.

حال باید بنویسیم حرف صدق التام العین را اثبات کنیم.
 نظر صدق التام العین: وحدت شکلی حقیقت وجودی تقسیم نمیشود. وحدت حقیقت وجود
 (الف) اثبات وحدت حقیقت وجود:
 مقدمه اول: اگر وجود حقیقت یگانه نباشد، قطعاً حقایق صبیان به تمام ذات خواهد بود
 مقدمه دوم: وجود و صبیان به تمام ذات نیست پس وجود حقیقت یگانه است.
 (از رفع ثانی: رفع مقدم رسید)
 (برهان خلف استفاده شود)

حال باید این مقدمات را بنویسیم از کجا آوردیم.
 مقدمه نخست: اگر وجود یک حقیقت یگانه نباشد، قطعاً حقایق صبیان به تمام ذات خواهد بود.

در این امتیاز به تقسیم ۱) یا تمام ذات را مقبول دارند که متناهی است و تمام ذات را مقبول دارند.
 ۲) یا جزو ذات را مقبول دارند که در کمال وجود و محدود است.
 ۳) یا خارج از ذات را مقبول دارند که در کمال وجود و محدود است.
 (این امتیاز به ستر و مختلف و ...)
 (این امتیاز به ستر و مختلف و ...)
 پس سر و مورد ۲ حالت باقی ماند (استیاز به ستر و مختلف و ...)

پس اگر بگوییم وجود حقیقت یگانه نیست (یعنی نظریه) را رد کنیم پس قطعاً حقایق صبیان به تمام
 ذات خواهد بود.

مقدمه دوم را از کجا آوردیم (وجود حقایق صبیان به تمام ذات نیست)
 اگر این ها تقسیم شده از یک متن باشد باید در یک چیز با هم مشترک باشند اما آن چیز چهار
 ولی اگر این اقسام مساویاً با هم صبیان باشند چگونه مفهوم واحد از آن ها فهمیده شود و
 نقطه اشتراک داشته باشند.

۱) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۲) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۳) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۴) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۵) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۶) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۷) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۸) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۹) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۱۰) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۱۱) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۱۲) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۱۳) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۱۴) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۱۵) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۱۶) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۱۷) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۱۸) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۱۹) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۲۰) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۲۱) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۲۲) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۲۳) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۲۴) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۲۵) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۲۶) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۲۷) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۲۸) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۲۹) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۳۰) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۳۱) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۳۲) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۳۳) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۳۴) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۳۵) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۳۶) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۳۷) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۳۸) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۳۹) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۴۰) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۴۱) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۴۲) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۴۳) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۴۴) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۴۵) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۴۶) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۴۷) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۴۸) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۴۹) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۵۰) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۵۱) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۵۲) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۵۳) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۵۴) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۵۵) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۵۶) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۵۷) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۵۸) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۵۹) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۶۰) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۶۱) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۶۲) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۶۳) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۶۴) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۶۵) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۶۶) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۶۷) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۶۸) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۶۹) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۷۰) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۷۱) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۷۲) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۷۳) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۷۴) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۷۵) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۷۶) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۷۷) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۷۸) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۷۹) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۸۰) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۸۱) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۸۲) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۸۳) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۸۴) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۸۵) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۸۶) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۸۷) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۸۸) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۸۹) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۹۰) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۹۱) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۹۲) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۹۳) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۹۴) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۹۵) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۹۶) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۹۷) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۹۸) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۹۹) در هر یک از اقسام اشتراک
 ۱۰۰) در هر یک از اقسام اشتراک

سؤال: چرا می توان مفعول واحد را از مضارع و ماضی و مستقبله و غیره جدا کرد؟
 جواب: حال است.

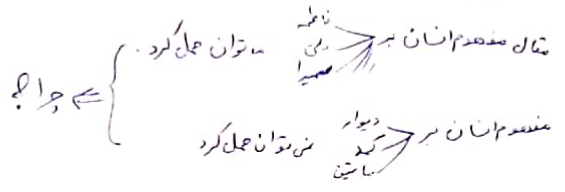
سؤال: چرا حال است؟
 دلیل اول: مفعول مضارع را می توان از مضارع جدا کرد و مفعول ماضی و مستقبله را می توان از ماضی و مستقبله جدا کرد.

دلیل دوم: مفعول مضارع را می توان از مضارع جدا کرد و مفعول ماضی و مستقبله را می توان از ماضی و مستقبله جدا کرد.

سؤال: چرا می توان مفعول واحد را از مضارع و ماضی و مستقبله و غیره جدا کرد؟
 جواب: حال است.

دلیل دوم

سؤال: چرا می توان مفعول واحد را از مضارع و ماضی و مستقبله و غیره جدا کرد؟
 جواب: حال است.



سؤال: چرا می توان مفعول واحد را از مضارع و ماضی و مستقبله و غیره جدا کرد؟
 جواب: حال است.

سؤال: چرا می توان مفعول واحد را از مضارع و ماضی و مستقبله و غیره جدا کرد؟
 جواب: حال است.

سؤال: چرا می توان مفعول واحد را از مضارع و ماضی و مستقبله و غیره جدا کرد؟
 جواب: حال است.

- ۱. یا فقط خبری است یا خبری و خبری
- ۲. یا فقط خبری است یا خبری و خبری
- ۳. یا فقط خبری است یا خبری و خبری

(۵) یا خصوصیت هیچ کدام به دیگری نیست پس فقط آن مفهومی (الف) از قدر مشترک
 آن کج و ذوال گرفته شده است. (مثل مفهوم جسم بودن)
 که فقط در این صورت آن مفهومی هم ترکیب و هم بر ذوال و هر آنکه آن مفهومی بر آن
 صدق کند قابل انطباق است.
 پس یک مفهوم زمانی تا زمانی که صدق دلائل کند که از قدر مشترک آن حاصل می شود
 شده باشد.
 نتیجه: مفهومی واحد را از مقادیر کثیر که هیچ نقطه مشترک ندارند نمی توان گرفت.
 حاصل سخن: همه این بحث ها را اینجای این بود که وحدت حقیقت وجود را ثابت کنیم.
 و مورد از حقیقت واحد نباشد باید از حقایق متباین مرزات باشد که نقطه مشترک
 ندارند و این با وحدت مفهومی وجودی و اشتراک مخصوص آن نامبارک است
 چون با دلیل (مفروضه) کنیم که نمی توان مفهومی واحد وجودی را از صدای کثیر که
 هیچ نقطه مشترکی ندارند بگیریم. پس حتی در حقیقت وجودی وحدت و مشترک
 وجودی دارد که توانیم مفهومی واحد وجودی را از صدای کثیر که در آن حاصل کنیم.
 (پس در حقیقت وجود وحدت و اشتراک است).
 (ب) برهان شکل بودن حقیقت وجودی: صدق است که حقیقت وجودی
 پس حالا ثابت کردیم وجود حقیقت واحد است
 (الف) کثرت ندارد یعنی وحدت حقیقت وجودی (نقضیه ص) X
 یا کثرت دارد ولی متبانی وحدت نیست. و عددی که تمام الاستیازان عین تمام الاستیازات
 * اگر در عالم خارج شئی می بینیم که در عالم نفس و ضعف، تقدم و تأخر، قوه و فعل هست
 فقره نخواهست. و اگر این طور نباشد هیچ کدام از آن ها بدون کثرت و تشکیلی در آن ها باشد
 تحقق پذیر نیست یعنی اگر تمام الاستیازات تمام الاستیازات نباشد وجود ندارند.
 پس اصل وجود کثرت، در همان اسرار پدید می آید و این را پذیرا است. ثابت کردیم وجود
 واحد، بسیط و اعلی است پس تنفیذا وجه امتیاز که باقی می ماند وجود یک حقیقت تشکیلی

امتیازها
 ۱. ذات X به وجود واحد است
 ۲. جزو ذات X به وجود بسیط است
 ۳. خارج ذات X به وجود اعلی است
 اختلاف تشکیلی ✓
 وجود واحد است ۴. وحدت حقیقت وجود
 ۵. شدت وصف وجود دارد ۶. اختلاف تشکیلی
 ۷. وحدت تشکیلی حقیقت وجود

وجود ذهنی

ما خواهیم بدانیم بین تصورات ذهنی (مفاهیم) و آنچه در خارج هست چه رابطه ای وجود دارد؟

★ سوال چه زمانی از وجود ذهنی صحبت می‌کنیم؟

ج ۱: پس ۱) امور عامه فلسفه بررسی می‌شود
و بحث از وجود مکتوب.
زمانی که

وجود ذهنی

وجود خارجی

وجود
از یک تفهیم
زمانی که می‌باشد
عامه را محبت ما کنیم

زمانی که

ج ۲: علم و آنکه ذهنی که ما خواهیم بدانیم
صحبت می‌شود

ما خواهیم بدانیم بین تصورات ذهنی و

واقعیات خارجی چه رابطه ای است.

و هم زمانی که از علوم صحبت می‌کنیم.

چون علوم ما تصورات ما است

و از علم و آگاهی صحبت می‌شود

نظریه حکما

نظریه اشباح

نظریه اضافه

نظریات وجود ذهنی

بارن لدر ذهن من

صفت من را

خسین نمی‌کنه

اگر خدیس کرده ندارد

مثال:

نظریه حکما: (نظریه بیشتر خلاصه اسلامی)

وجود ذهنی

هر ماهیتی ۲ وجود دارد
نوع وجود خارجی

تعریف وجود ذهنی: نوعی از وجود است که آثار آن و مقیاس خارجی
(ماهیت)

تجربه

که متعلق به آن وجود است در آن

تعریف کتاب: نحوه وجود است که آثار مورد انتظار از ماهیت در آن وجود بر آن
ماهیت مترتب نمی‌گردد.



پس وجود هاد ذهنی حکایت گر فلسف کشف از اسباب بهر دری میسر
 که با کس تأمل این مطلب در دست می شود پس حالتی بعد از دیدن و کاوی یافتن
 به یل سنی در صحن ایجا رسد شود که نکات رخ تصور زدهی است .

[برین زمان که چینه ها برینده و انجمنه اند بهر هم فروزی است آن حالت همان تصور زدهی است]
 در ذهن من

بررسی مطلب دوم : ذات و ماهیت استیاد در وجود ذهنی آن ها محفوظ است

یعنی ~~فصل~~ آن چینه ها که در ذهن است با آنچه در خارج است امتداد ماهوری

دارد . نفس تعالییم که گوئیم آن چه در ذهن است با آنچه در خارج است فوق دارد

خاک و طلا در ذهن با خاک و طلا در خارج از لحاظ ماهیت یکی است و فقط

فروق آن ها در کیفی است و نحوه و جهت و مکان اعتبار است و با ماهیت فوق ندارد

[خاک در ذهن — در صفت در خارج نیست]
 که خاک در ذهن — خاک در خارج است

نظریه اشباع

اشباع در معنای اول با احاطه موافق هستند یعنی سلسله از وجود ذهنی است

اما

در معنای دوم و علمی اختلاف دارند [از ذات و احاطه اشباع در وجود ذهنی اشباع می شود]

یعنی در اتحاد ماهوی اختلاف دارند

اشباع معنوی اشباع با اشباع در خارج است یعنی هم نیستند

بسیار است مثل بلور یا چیز یا غیر آن چیز

در اشباع

اشباع در ذهن است ذاتاً و ماهیاً و خارجاً یعنی خارج است ولی نوعی شباهت در

تناسب با شیئی خارجی دارد و بزرگی طایفه اش را نشان می دهد

مثلاً عکس اسب با خود اسب

اما مثل نسبت عینی به اشیا است

ما نسبت به اشیا = ما نسبت به خود اسب

بهری نظریه اشباع: معنوی و علمی

این نظر بر یک مادی مسلکی است و اگر آن را بپذیریم باید مسئله

در حد و دقت با علم و اشیا از جهان خارج معهود



چرا وقتی در خارج در ذهن داریم یعنی همان صورت ذهنی با آنکه در

خارج است تطابق از نظر ماهوی نداشته باشد و فقط آنچه در ذهن

داریم شبیه شیء خارجی بوده [در حد و دقت از نظر ماهوی اتحاد ندارند]

پس ما هیچ وقت نمی توانیم واقعیت آن چیز را درک کنیم و در جهل مرکب

خواهیم بود چون از اسرار بیرون از خودمان آنکه نمی شنویم و با نیست

مفسد و اسباب علم شوهر بود

مثلاً بلور که در نظر اشباع ندارد و وقتی که تصور ذهنی داریم یعنی از وجود ذهنی

معلوم به حقیقت آن شیء خارجی می بینیم و از آن اشیا که بشویم یعنی بلور که در

یعنی در خارج است اما به نظر این سبب ذهنی حاکم از همان سبب در خارج است

جواب ما در هم که با رعایتی معقول از وجود ذهنی جنبه به خود آن

وجود و خارجی می بینیم که مثلاً نسبت به آن علم را که می داشته باشیم

از نسبت به چیز دیگر که آنکه می داشته باشیم آن وقت وجود ذهنی کن

من را از وجود و خارجی آنکه می داشته باشیم و هست از چیز دیگر خارج است

[طبق نظریه اشباع وجود ذهنی شبیه اشیا و استنباط خود را می دهد و هرگز خود آن را درک نمی

و نخواهد کرد

پس هیچ وقت از آن وجود ذهنی که از قبل برایش آنکه می وجود ندارد

نمی توانیم بفهمیم که آن وجود ذهنی از چه جنبه عللیت علل

چون هیچ وقت خود آن شیء را درک نمی



پس هر کس وجداناً به خدا ایمان آید، چیزی بلیک حاکمیتی و تجردی در خود ندارد.
و احساس می کند واقعاً چیزی بر او اثر نکرده شده است این طایفه تصور ذهنی در مورد
ذهنی است.

در حالیکه اغراضی اسری انشعابی است و در خارج وجود صیغی ندارد



یعنی اضافه بر رابطه است بلیک چیز مستقل نیست
مثل همان لکه است که در علم منطق به تقسیم رابطه است پس
موضوع و محمول. اضافه هم این چنین است.

۳. نظریه در مورد وجود ذهنی است.

(۱) حکما وجود ذهنی و وجود خارجی
 بین این ۲ تطابق ماهوی است.

(۲) اشباح وجود ذهنی و وجود خارجی
 بین این ۲ تطابق ماهوی نیست
 ثابت کردیم این نظریه باعث سفسه و سرد شدن باب علم است
 ۳. اضافه به فقط وجود خارجی هست وجود ذهنی نداریم

وجود ذهنی را ارتباط بین آن چیز با چیز دیگر دانند

که با آوردن موارد نقضی که من به خودم علم دارم و من به مواردی که در مقابل من در خارج الآن نیست هم علم دارم. و آن ها در پاسخ به این موارد بنا توان شدند پس نظریه آن ها تأیید نشد

اثبات وجود ذهنی

حکما نظریه وجود ذهنی داشتند حالا باید حرف را ثابت کنیم

نظر حکما
 ۱. وجود ذهنی / وجود خارجی ✓
 ۲. بین وجود ذهنی و وجود خارجی تطابق ماهوی است ✓

حالا خواهیم ۲ تا دلیل برای وجود ذهنی بیاوریم و اشکالات دسته‌های که

بر آن وارد کرده اند را بررسی کنیم.

حالا ببینیم این ۲ دلیل که ما آوردیم نظریه اشباح و اضافه را رد می‌کنند یا تنها رد نظریه اضافه را می‌کنند؟ جواب این ۲ دلیل فقط و فقط برای رد نظریه اضافه است. چون در اشباح نظرشان بر این بود که



(2) حالت در خصوص ایستادن و سوار شدن بر خودرو در ایستگاه مترو

وکی ہارڈیسن

عقل: (روحها را) سلبیند از او و از آنجا که او همان جسم است
و اجتماع نفسی و جانی را اجتماع نفسی است)

طریق قائم در نسبت در این قضایا که صورتی جوهری و در صورتی
نسبتی است

حال است پس که عرض کرد که است. اما مت شرف این فضل طبعی را در زیر

عبدالرحمن بن محمد بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف

آپ سر جو راست ہمارے ذہن است ہیں، جو جو لفظ ظنی، مداریک

وَلَا يَدْرِي فَمَا ذُو الْحَقِّ لَهُ خُصُوصًا فِي الْحَقِّ وَقَدْ أَخَذَ مَن لَّهُ أَكْثَرُ الْأَمْرِ

و الحمد لله رب العالمين

صفت نجب (الموت)

در دلی عدم انبساط و عدم انقباض و عدم انقباض و عدم انقباض

مطلبیہ (۱) لیم : ایک نذر مٹا کہ جس سے حفظ خورش است ، صفات و صفات صورت ادا د

وَبَكَرَ مِنْ بَنَاتِ الرَّبِّ لَعْنَةً عَلَى رَأْسِهِ

فردوسی ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۱ در ریلوای صنعتی
اصلاحیه های متعدد

در دل صبر لا، نعم ما به و حال است . مثلاً حسن کو تا به در صبر بلند

عزیز شو، ~~و~~ حسن کو یاد آئے کہ بلدیہ کے قیدی کسی ایسے شخص



و در این مورد از هیئت امین و استند و حفظ عین امر عدم تعاقب مباحث و جود و عدمی در این

فصله ساجد آید ای نظر است سفینه و حد در سنین باب علم و کرامت
در

برای در هر دو آن ها که بسیار مانند دکان است در هر دو آن ها

وَلَا آمَانَةَ إِلَّا فِي مَا رَزَقْنَاكَ وَمَا كَانَ لَكَ بِمَا رَزَقْنَاكَ مِنْ قَبْلِكَ سُلْطَانٌ

حالا تا ایت کیم اوجود دهنی هست و نیت امانه را رد کیم

والله اعلم بالصواب

دلیل اول :- از قاعده فرضیه استعدادهای نسبی - (تبعاً نسبتی به استعداد نسبی هر فرد)

سُبْحَانَكَ يَا مَنْ لَا يَمُوتُ

بعضیہ! بیوقوفی و غرور و احمقیت و سرعیت و اشدات الخ و ان شاء اللہ

نوشته است (بابیان چیز و جزو داسه سده یعنی صفو فرام بگویم ان شاء الله)

خوئی، اریضی، یس، اید، صنی، و خود، و انسانی، و

والرب اذ هم حلي ارب حيزه لم يقدروا على ان است ابتات لم غير حكن وصال

5

رئیس انجمن خیرین وطنی ایران (آقای) مصطفی موحد (حکیم شیرازی)

در حدیثی ابن عباس رضی اللہ عنہ بیان فرموده است که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در نماز میفرمود:

حالی که در قضایای سالبر چه حقوقی را میسر می شود و تا سر حد صافت هفتصد



صرف

طرفان نظریه را در اشکال دریا کنند به نسبت اتمام راه هوی که در نظر آنها بود.

استلال اول: گفته: جوهر و وجود مستقل در ذات انسان
مستوفی: وجود مستقل را در نظر نگیند

نصفه اول: ۱

ما گویند وقتی چیزی را در ذهن تصور می‌کنیم اگر ماهیت آن شیء در ذهن بیاید (چون مثلا گفته اند که ماهیت وجود خارجی با وجود ذهنی یکی است) با وجود ماهیت تصور ماهیت جوهری (یعنی وجود مستقل مثلاً انسان) آنچه تصور کردیم هم جوهر باشد هم عرضی و

مقدمه دوم: بلیه شیء نمی‌تواند هم جوهر باشد هم عرضی (یعنی مستقل هم نیست و هم

تفصیل: هنگام تصور یک شیء ماهیت آن شیء بر ذهن ظاهر می‌گردد.

تألیف: مقدمه اول: از حکمای آن عصر مدعی آن بودند که ^۱ معلوم اول را که است و تصورات ما

حالاتی هستند که عرضی ذهن ما هستند (یعنی من با این آن تصورات بر من نیستند و اگر من با این آن تصورات هر نسبت پس آن تصورات عامه من بر من است یعنی در صورتی

تصور مستقل را می‌بینیم به وجود من است. و عرضی چیزی نیست که در تحقق خود مدعیان به صورتی می‌دارد. ^۲ از طرف دیگر گفته اند حکما که ذات و ماهیت استیاء در وجود ذهنی (بر اساس نظر حکما)

آنها محفوظ است (اتحاد ماهوی و وجود خارجی با وجود ذهنی) ظاهر این آنست که وجود

از جوهری و استقلال انسان، آنچه در ذهن ما در آن شیء در وجود هم وجود است

هم عرضی و



صل

مورثین آن سطل اولیسم حالا سطلی را با ما داریم.

الذی شکارها را با ما دریا تصور می‌کنیم که می‌دعوی هستند و عمارتی بر سر قلعه دارند

مثل انسان، قلم و کتاب
ای قلم و کتاب را در نظر من

این حالا صور می‌داند به طبق بر عمارتی می‌شمارند.

بسیار و وقتی من چیزی را تصور می‌کنم حتماً آن چیزی را وجود دارد که من آن را در ذهن تصور می‌کنم
تصور یک شیء را طایفه اش را در عقلی آن شیء است و زیرا ادوات و علم

اشاء را در عقلی بر معلوم است.

ع) وقتی که چیزی را تصور می‌کنم و اشاره در مایه اشکال می‌کنم بر این است که مثلا اگر وجود داشته باشد چون باید چیزی که معلوم است هرگز قابل اشیا و نیستی است.

د) گاهی من سطل را می‌تصور می‌کنم در خارج همه چیز جز می‌توانی است و من نمی‌توانم همه را می‌توانم با هم نشان بدهم و می‌توانم یک تصور را می‌توانم

در خارج تصور می‌کنم پس

تفصیل: حالا تصور می‌کنم که سطل را در سطلی می‌توانم خارج وجود داشته باشد

که همان علم ذهنی است.

پس وجود ذهنی داریم.



باسم اشکال اول و دوم: باسخ ضروری با هم در هم.

آن ها گفتند: وقتی یک چیز را ضروری گفتیم اما نمی گفتیم که آن چیز متناهی در وقت
یا از نوع مختلف است و اگر تا پایان با هم که آن را در خارج است یا که در آن است

حالا جواب ما در هم.

ما از نوع اول داریم که عمل اولی که یعنی با هم یکی که ضروری می باشد
و این با هم.

آنچه حالا می بینیم که آن چه در خارج است با آن چه در ذهن است اتحاد و هم در این

به خاطر این است که در مفهوم آنها ظاهر می ماند یعنی از نوع اولی

و عمل اولی معصوم را برای ما می بینیم که در مفهوم است و در معصوم است و اولی

یعنی وقتی چیزی را تصور می کنیم نسبت آن هم نشان می دهد که عمل اولی
و حتی در خارج وجود است

فقط مفهوم اولی می کنند معصوم را در واقع آن ظاهر می شود که در ذهن

برین عمل اولی و عمل شایع خلط برایشان ایجاد شده و نفهمیده اند که حالا

عمل اولی و در نشان بودن شایع.

خلاصه: آنچه حالا می گویند آن چه در خارج است با آن چه در ذهن ضروری است و باید که

با هم در دست با هم باشند و این ها با هم به عمل اولی می باشند

از نظر مفهوم: ولی که آن ها در مفهوم باعث می شود که در هر دو

معصوم آن چیز بود یعنی باعث آن در معصوم نیست



جوهر و مستطابین با عرض و مستطابین که با مستطابین است

مستطابین علی از نوع کیفیت نقصانی هستند و مستطابین در دست

مثلا کم

در دست مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

مستطابین و مستطابین آن در دست مستطابین از یک مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست

و مستطابین در دست مستطابین در دست مستطابین در دست



مادر ذهن خودمان
 معنای مستقل
 معنای مستقل همان [هستی]
 از معنای وجود دارد
 معنای حرفی و ربطی
 همان [است]

این تقسیم بندی هم در مورد حقیقت عینی و خارجی و هم در مورد مفهوم ذهنی

وجود است
 یعنی مفهوم
 مستقل
 حقیقت عینی
 وجود مستقل
 خارجی
 وجود ربطی

پس اینجا در مورد معنای مستقل و ربطی به گناط مصداقی صحبت می کنیم نه مفهومی

یک معنای اسمی و مستقل دارد که همان [هستی] است
 وجود

یک معنای حرفی و ربطی دارد که همان [است] می باشد.

مفاهیم اسمی به چه چیزی گویند؟ تعریف مفاهیم اسمی به مفاهیم اسمی مفاهیمی

مستقل، فی نفسه که از هر مفهوم دیگری جدا است و ربطی به دیگری ندارد

و مخاطب از آن ها یک معنای تام و بیع السکوت را به دست می آورد

فقط یک سری تصورات جدا جدا و بی ارتباط به هم در ذهن
 تصور سود، [فریدن، کتاب، مشغول]



و برای تفکیک آن ها
 نیاز به چیزهاییست

مفهوم مستقل

لفظ مفهومی وجود

مفهوم در علم

سوال آیا محققان وجود و حقیقت عینی آن نیز در علم است؟

عینی مفهوم وجود که مستقل در علم از علم وجود است که در خارج علم محقق

مستقل در علم بر این هست یا نه؟

علامه طباطبائی بوجوب این مورد مثبت است.

عینی در خارج هم وجود مستقل بوجوب است و حکم وجود در رابط.

انبار است؛ ۱- قضیه لادان خندان است الا لادان در علم است الا لادان قضیه

صادق خارجی است

۲- صادق بودن این قضایا به معنای آن هست لادان قضیه با خارج

مطابقت دارد. مطابق عینی چه عینی هم جدا را، کار آن در علم محقق و مثبت است

۳- در این قضایا عینی وجود حصول در مفهوم مستقل و مفهوم سومی هست که

اینکه آن رابط میان آن در است اگر آن تنها در خندان تنها در علم بگیریم

ضمیمه آن مفهوم سومی است و با این سبب با خندان کار داریم ضمیمه

آنرا که مفهوم سومی نیست عینی نمی توانیم بگیریم سبب خندان است

این رابط

حاصل

رابط

م

مفهوم سومی که بین وجود و حصول ~~مستقل~~ متعلق به طریقی است

و هیچ استغالی ندارد. اگر استقلال داشت ما نیز رابط وجود بود و اگر آن هم

استقلال داشت ما نیز رابط دیگر استقلال ایما می شد و یک قضیه می تواند



وہی کہ اس کی طرف سے کیا گیا ہے

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نعم! منہم اہل

حسنی کی طا
(میں اپنے لیے ایک انسان کو یہ بھی داند
ہم اسٹریٹ

۴ بیت ۲ ضمیمه فیقولہ فاسری لنا ان حقنا لیس بحدود.

امکان کے ساتھ اس مسئلہ کی وجہ درج ہے۔

آیا اختلاف وجه در رابط با وجودهای مستقل اختلاف برمی آید؟

تقریباً استقلال نوعی: ارتباط غیر مستقل، وجود دارد، بنابراین مستقل است یا نه

وجودها، بل تا آخر راه رسیدند و توانستند به آنجا استقلال، اما طریقتی

البروكيم بين رابط و مستقل اختلاف نوعي فدارد نوعي متكتم برابط الكمال اختلافي

دلیل دینا ایملہ اے آواز کو غیر مستعمل

1. What is the purpose of the study?

مصدقاً بعد رؤيتي من عدة اهلهم ورضي عن الطرح ولا شك في انه راجع الى مستغنى عن العجز

- 1010928 -

مدرسه اول: وجود خلل ستایه است؟ وجود نوا است.

Calculation (1000000)

دین



مجلس

۱۰ انسان ۱۱ عین ۱۲ (۳) ۱۳ در ظرف عین انسان و عین انسان

فأجمعهم إلى أن لا يستعينوا بغير طاعة حيدر خان صاحب

دفع و باز فرموده ای آن را طاعت بالله متعلق به هر نفس است و در هر نفس

طریقت است در بیان وجود (الغنی بکرم) ص لونی

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

مفتی اعظم دارالافتاء اسلامیہ پاکستان
احمد رضا خان صاحب مدظلہ العالی

0.2503

المسألة الأولى

1) $\frac{1}{2} \frac{d}{dt} \left(\frac{1}{2} m v^2 \right) = \frac{1}{2} m v \frac{dv}{dt}$

أنا ووالدي

1

[illegible]

$\frac{1}{\sqrt{2}} \begin{pmatrix} 1 & i \\ -1 & i \end{pmatrix}$

Don't miss the bus!

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس ششمین در این تاریخ می بود و در آن مجلس

در اصطلاح صفتی الاصلی در نفس اولاد است تا عام به طریقی و لا یموت



(علت ندارد)

سوال: وجودی که فی نفسه مستقل (لنفسه) نیازمند عمل نیست (نیازمند طریق نیست)

(واجب الوجود)

چه کسی است؟ فقط خداوند متعال (وجودش بذاته) و متناه و مطلق و برابری
است

سوال دوم

سوال: وجودهای ممکناتی چه وجودی دارند؟

وجودشان فی نفسه لنفسه بغیره است. امکان الوجود.



هر مضمونی را وقتی با وجود مقایسه کنیم ۳ حالت پیدا کند:

(۱) آن چیز برایش واجب است و واجب

(۲) آن چیز وجود برایش محال است و مستبعد

(۳) آن چیز وجود برایش نه ضروری است نه محال و ممکن

مثلاً: خدا، گُل، انسان
 موجود شدنش ضروری است
 ممکن الوجود

تشریک العالیی در موجود شدنش محال است

پس در هر چه در عالم خلقت وجود دارد یا واجب است یا مستبعد یا ممکن الوجود

به این وجوب، مستبعد، ممکن که ماده گفته می شود

این قضیه که گفتیم آنچه در عالم است وجودش یا واجب است یا مستبعد یا ممکن
 یک قضیه منفصله است

منفصله در ۳ مورد ماده است و اختصار آن هم عقلی است

حصه عقلی یعنی چه؟ یعنی وقتی ما مفاهیم را در مقایسه با وجود تقیم کردیم

خارج از این ۳ ماده چیز دیگری وجود ندارد و نخواهد بود

ولی در غیر حصه عقلی انسان دارد چیزی را در زمانی دیگر به آن تقیم افغانند

سود
 شقیق
 در اندیشه افغانه سود همچون چیز جدیدی آشفته شود. ولی در عقل همان است و تبیین



استعاره مرکب گانه

بالا

بالا

بالا

بالا

بالا

بالا

حقیقتاً نه ختم و نه انشای مدد

ما بالغات آید به ذات است

توضیح: آن سنی فی نفسه و بی دلالت خود سنی معنی به یکی از امور را میگوید

بدون مدلول که شریک چیز دیگر می باشد (توضیح) تنها خود سنی به معنی یکی از امور را میگوید

ما بالگیر آید به سبب امر خارج از ذات است

یعنی معنی شدن چیز به معنی سنی به موجب یا حصول یا اطلاق به خاطر داشتن نباشد

بلکه به خاطر یک امری خارج از ذات باشد

یعنی غیر باعث می شود که آن معنی هم به یکی از امور معنی شود

ما بالقیس!

یعنی معنی شدن معنی به موجب یا حصول یا اطلاق به خاطر داشتن نباشد

و در یک فرعی و نه به سبب امری معنی به یکی از این امور شود

با ذات آن چیز که در علم نداریم که به ذات اطلاق دارد یا بالگیر

بلکه خود اعم به نام در مقابل با اطلاق امر دیگر یعنی و در سنی

حکونه است ۸



عصر عقلی

عصر عقلی یعنی لا

تا آنکه در دنیا هر چه علم بیشتر است لذت دارد از این ۳ ماده نیست

عصر عقلی هم هستی بر شتم مثالی است تقسیم در مایه که ظاهر هیچ

نهی و انانیت است که در طول هم هست

لا عدم بر این مبنی است

لا عدم بر این مبنی است

لا عدم بر این مبنی است

لا عدم بر این مبنی است

لا عدم بر این مبنی است

لا عدم بر این مبنی است

لا عدم بر این مبنی است

لا عدم بر این مبنی است

لا عدم بر این مبنی است

لا عدم بر این مبنی است

لا عدم بر این مبنی است

لا عدم بر این مبنی است

لا عدم بر این مبنی است



و **موجب بالقیاس** :- معنی این یعنی بالای نسبت به پائینی، پائینی نسبت به بالایی.

جایگاه نسبت به عقبی و نسبت به قوی بالایی است چون ضلای پائینی هم هست و قوی پائینی از پائینی است پس حتی پائینی هم است

در امر متغایف نسبت به یکدیگر و موجب بالقیاس در هر دو.

المر این نسبت آن دلیلی هم حتما وجود دارد. در متغایف

تغایف هم از ۱۲ امر متغایف است. یعنی ۱۲ وجودی که مقهور هر کدام هر دو با مقهور

دیگری است و در صورتی که واحد و تحت واحد قابل جمع نیستند و یک نوعی توانیم بود

هم پیوستگی با هم که وجه قابل ارتفاع هستند

صوابه : بالذات ، بالغير ، بالقیاس .

امتناع بالذات :- ذات حقیقی به گونه ای است که موجب در برایش محال است

یعنی باید از موجودی که در وجود هم برای آن ضروری است

مثل ترکیب الما و آهن و شکر و آب و فلان و ... چیزها که ذاتی توانند موجود باشند.

امتناع فیضی : ذاتی در صورتی که محال است فی نفسه محال است اما نه در صورتی که با هم

عوامل امکان بالذات والقیاسی

امکان بالذات

همه چیز به خاطر ذات خودش می تواند متصف شود و به خود متصف شود

مردم را شنیدنا شد بدان امکان بالذات کویتیم یعنی هر چیزی که در ذاتش ماهیت است

چیز که در ذاتش ندارد ممکن بالذات است . به خودی خود نمی تواند وجود داشته باشد

نزدیک به عدم باشد . چون همه چیز می تواند ممکن بالذات داشته باشد

و می تواند به وجود آید و در ذاتش ماهیت وجودی نداشته باشد

و بعد ندانیم و وجودی در مقابل وجودی که واجب باشد نه ممکن در این صورت

مکن بالقیاسی است . (۱) را به عنوان این که ما علت و معلول می دانیم

(۲) هر دو معلول یکی علت ثالث باشند

اگر این را شرط نماند و بعد هر کدام وجود دیگر را واجب می کرد

در عالم یکدانه که هر دو به علت و معلول هم هستند امکان بالقیاسی را برای هم و قطعاً امکان

امکان بالذات است ، را به عنوان دو واجب الوجود را در ذات فیزی بر امکان زنده اند



حکال بودن تحقق امکان بالغیر

تحقق امکان بالغیر محال است

یعنی محال در حقیقت است که سعی حکم باشد در این امکان را نیز

را و عمل کرده باشد



استغناء بالغیر

وجودی که ذاتش محال نیست و نیاز به علت ندارد به وجود دارد

و تا زمانی که علت آن محقق نشده است آن چیزی را می توانیم به وجود آوریم

یعنی آن علتی که صورت یا عددی که در ذاتش نیست که با علت وجودی را می بینیم

حال اگر چیزی به وجود آید و آن را خود درش می بینیم محال است چون بر این فرض است

ما به علت ایجاد صورت و تا آن چیز دیگر نباشد . پس با عدم در مورد عدم امکان است

علت معلول

در این استغناء به وجود است تا زمانی که

علت وجودی آن را می بینیم و تا زمانی که

معلوم است که آن را می بینیم و تا زمانی که

که این را می بینیم و تا زمانی که

که این را می بینیم و تا زمانی که

که این را می بینیم و تا زمانی که

که این را می بینیم و تا زمانی که

که این را می بینیم و تا زمانی که

که این را می بینیم و تا زمانی که

که این را می بینیم و تا زمانی که

که این را می بینیم و تا زمانی که

که این را می بینیم و تا زمانی که

که این را می بینیم و تا زمانی که



یکی از این ۳ حالت است

اگر غیر باید به این ها حالت امکان بدهد

ضرورت وجود

در واجب ذات

و مستلزم ذات

ضرورت عدم

غیر باید به آن حالت امکان دهد که این انقلاب است و محال

عدم ضرورت

مثل چیزی که محال باشد بعد از تمام

اگر ممکن ذات باشد غیر باید به آن حالت امکان بدهد که این بدیه امر لغو

عدم ضرورت

مقدور محال نیست این است

مکان بالقایس

مستلزم بالقایس

ممكن بالذات

خواهد بود

عدم ضرورت

آن چیز فوض ممکن ذات است دیگر نیاز به دادن

[ممكن] به او نیست

و در صورت انجام این عمل

لغو است

موجب بالقایس

موجب بالقیه

مستلزم بالقیه

مستلزم بالذات

موجب بالذات

اگر این تصور را ببیند تنها چیزی که وجود ندارد ممکن بالقیه است



چون اگر آن چیز اولیه که خواهد غیره آن اضافه شود ممکن بالذات باشد که لا رفاقه است

و یا اگر آن چیز اولیه مستلزم بالذات یا موجب بالذات باشد و غیر خواهد به آن اضافه شود

آن انقلاب است و محال است

ماهیت ۲ اطلاع دل در: خداوند نیست ندارد یعنی چیزی

الان (ماهیت به معنای (ما بقال فی جواب ما هو) آنچه در پاسخ به چیست باشد
ب) ماهیت به معنای «ما بالشیء هو» یعنی آنچه شیء در واسطه او آن شیء
است و در عبارت دیگر هست و حقیقت شیء.

ماهیت یعنی عدم وجود ذات دانستن و وقتی صلیح خداوند نیست ندارد یعنی
خداوند ماهیت به معنای (ما بقال فی جواب ما هو) را ندارد.

ماهیت به معنای (ما بالشیء هو) همان هست و حقیقت شیء به معنای
آن شیء، سئل سئو و این تقریب سائل و مورد پس از چنین

حقیقت صرف باشد و غیره حقیقت دیگر نه باشد باشد و عتی در ذهن هم
اسنان تقلیل برهان به هستی و عیب نیستی باشد سائل این تقریب است.

و در واقع ماهیت به معنای (ما بالشیء هو) آنچه نیست که آن شیء در واسطه آن چیز آن شیء
است؛ که همان وجود اوست.

پس در مورد خداوند تقریب دوم صدق می کند و وقتی ما بگویم خداوند ماهیت واجب دارد
یعنی معانی اشیاء را برده است؛ ثبوت و تحقق می باشد که همان اطلاع دوم است.

و وقتی ما بگویم خداوند ماهیت ندارد همان اول است به معنای چیزی



الرحمن خدایند ما هست به حق اول (چیزی) را ندارد دلیل بیاورد
این دلیل مثل یک قیاس استثنای است
مقدمه اول: اگر واجب تقاضای ماهیتی علاوه بر وجود خاصش داشته باشد
وجود واجب نیازمند علت خواهد بود
مقدمه دوم: ~~وجود واجب نیازمند علت نیست~~ (تفین ثالث)
وجود واجب نیازمند علت نیست (تفین ثالث)
نتیجه: واجب تقاضای ماهیتی علاوه بر وجود خاصش ندارد (تفین مقدم)
هر دو مقدمه این استدلال نیازمند تعیین دارد

تفین مقدمه اول:
اگر خداوند یک ماهیتی علاوه بر وجودش داشته باشد
اگر وجود واجب بیرون از ذاتش و ماهیتی است و ماهی عرضی هم برای آنکه
برای ذات، ثبوت داشته باشد نیازمند علت دارد. پس وجود خداوند نیازمند
علت پیدا کند. یعنی چه که علت پیدا کند؟ یعنی آنکه وقتی ماهیتی ماهیتی متکلف
شد برای آنکه آن ماهیتی به آن ماهیتی اکتفا پیدا کند و آن ماهیتی به آن ماهیتی
عطا شود نیازمند علت است. پس اگر وجود عین ماهیتی نیازمند باشد
ماهیتی عرضی خواهد بود و حتی که عرضی شد معلول می شود
و ثبوت وجود برای ماهیتی نیازمند علت پیدا کند.
چون قبلاً گفتیم که وجود اکتفا فاش به ماهیتی نیازمند علت است و اگر
این گونه نباشد انقلاب رخ ما ده و سوال است



و گفتیم که وجود همان علت است. لازم در هر حالی گفتیم که خداوند ماهیتی را دعوتی بود
همان وجود علت است برای ایاکات عینی.
تفین مقدمه دوم: گفتیم در مقدمه دوم که وجود واجب تقاضای علت ندارد.
خب این را از کجا آوردیم؟
اگر وجود خداوند علت داشته باشد این علت از احوال خارج نیست.
① یا همان ذات و ماهیتی است که برای واجب فرض شده است.
② یا بیرون از ذات واجب چیزی است که علت او است.
هر دو باطل است. حالا بگوئیم در عین که چرا باطل است؟

ذات و آن
العلت وجود واجب، همان ماهیتی باشد. پس آن علت قبل از حلول باید وجود
داشته باشد. پس ماهیتی خدا جلوتر از وجود دارد. حالا این ماهیتی
خودش برای بودن نیازمند علت دارد. یعنی یک چیزی بر آن عارف می شود تا ماهیتی
بر آن صحت کند. یعنی بگوئیم آن ماهیتی موجود است. بر فرض آنکه آن چیزی عارضی،
همان وجود واجب که در ابتدا معلول ماهیتی بوده باشد پس در این جا لازم
می شود که وجود حلول از علت جلوتر می شود و ماهیتی را دعوت می دهد و می گوید که این
محتاج است معلول قبل از علت ایجاد شود و یعنی سنی قبل از وجود، موجود می شود



باجه! که این سوال است. پس این برگرد ①

تبعیه صدقه دوم؛ وجود واجب نیازمند علت نیست.

الوجود علت داشته با متوالی علت ۲ حالت ۱ غایب است.

① آن علت همان ذات و ماهیت است یعنی علت در خود خلافت است که این نمودن را درستی

② علت خارج از ذات خداوند است.

مربوطی فرض ① به نشانه اول آن؛ اگر علت وجود واجب درستی خداوند همان ماهیت باشد.

آیا اینجا فرض کردیم که خداوند ماهیت دارد حالا ما بگوئیم همان ماهیت علت خداوند است

پس این ماهیت چون علت است و علت باید قلی از معلول باشد پس باید ماهیت قلی از وجود خداوند

وجود داشته باشد و این ماهیت همان طور که گفتیم باید وجود داشته باشد و اگر فرض کنیم این

وجود همان معلول ماهیت یعنی وجود خداوند است. که با این ماهیت وجود داده

پس مدعی داریم ما گوییم که معلول قلی از انبلی به وجود باید صورت وجود داده و این حال است.

نکته دوم؛ ما زعم الربوبیه که علت وجود واجب همان ماهیت است و گفتیم که این ماهیت

بالا غرض باید وجود داشته باشد تا به وجود خداوند علت شود خداوند اول گفتیم خود خدا

وجود بر این که ماهیت ما شود و در ست خدوم ما بگوئیم آن وجود که به ماهیت وجود دارد



علی چیز عرضی است و در عین حال در خود ذات و ماهیت است.

پس حال آن چیز عرضی نیاز دارد که وجود داشته باشد و خود این وجود نیاز به علت و ماهیت و خود آن ماهیت نیاز به علت وجود دیگر پس تسلسل ایجاد میشود و با قاعده قبول نیست.

(۵)

حالا (۲) را بر سر می نهم که گفتیم علت خارج از وجود خداوند متعال باشد
 انکار ما گویم واجب الوجودی غیر از خدا هست که آن علت وجود خداوند است
 پس این یعنی خداوند مخلوق یک واجب الوجود دیگر است و این مسئله با واجب الوجود
 بود خداوند تناقض دارد و باطل است. **پس خداوند ماهیت ندارد**
پس خداوند وجودش نیاز به علت ندارد در نتیجه $\uparrow \uparrow$

منها اقتران وجود ذاتی

خداوند ماهیت ندارد پس نمی توانیم از ارتباط وجود و ماهیت او سخن بگوییم
 با ماهیت نبوده که یک واجب است پس از یکا متوجه می شویم
 از حاق ذات خداوند متعال متوجه می شویم وجود ذاتی خداوند را
 نیاز خود ارتباط میان ماهیت و وجود واجب و خداوند یعنی صرف است تعالی یاد
 در صورت وجود نقصان یعنی دانش پا رده از کمال است معنی وجود بودن
 چنانچه دانش ماهیت عدم واجب بالذات بودن
 خداوند که واجب الزات و هستی صرف است و ماهیت ندارد



(۶)

واجب الوجود بودن واجب الوجود بالذات از هر جهت

واجب الوجود بالذات یعنی هر چیزی را که شایسته آن از نقصان و محدود بودن دانسته باشد از
 خداوند سلب می شود
 هر چیزی را که آن چیز نباشد کمال باشد و نقیض نداشته باشد
 پس محدود بودن برایش ثابت است
 و خودش بر آن خداوند محال نباشد (مثل دیدن مردم در ماه)
 یعنی هر کس که بر آن خداوند اتمان تمام دانسته باشد
 و خودشن بر آن او متعین نباشد ضرورتاً بر آن دانسته است

تشی و واجب الوجود محدود بودن باشد

سوال رابطه بین علت و معلول چه رابطه ای است؟ آیا میان آنها ضرورت برقرار است یا نه؟
 کرده اول به این رابطه ای را قطع ضروری است و علت تامه باید و میبایست تا کافی
 وجودش ضروری و قطعی شود
 اگر علت تامه باشد به واجب الوجودی غیر
 اگر علت تامه نباشد به حتم الوجودی غیر
 ممکن است واجب الوجودی غیر

نظریه اولویت

کرده دوم نظریه اولویت نیاز نیست علت ضروری شود همین که رجحان پیدا کند
 کفایت دارد یعنی نسبت به عدم اولویت پیدا کند ما گوئیم وجودی باشد و غیره
 نسبت که وجود برایش ضروری و قطعی شود
 مثل دانه لوبیا همین که آب دادم و آن جنین نوزدگی و سبزه دارا می باشد که
 بگوئیم وجود پیدا کرده و نیاز نیست که حتماً سبزه شود همین که وجود
 ضروری و دیگر دوم به معنی وجود پیدا کرده

①

فلا تفسدوا ما آتاكم من نعمة فوافوا له فليس كفر من فاسد ما آتاكم من نعمة .

ing

④

دوی نظریه اولویت مارکس و انگلس تا حد کمین رجساران را رد می‌کند و می‌گوید که این نظریه وجود دارد.

چون الزلزلہ آمد بود دگر بخانقہم چرا میں حلول موجود بنشد

امکان می باشد و پیشتر بر وجود عدم بیان است و برای وجود و عدم

نوع: مترکب

ضرورت بہ شرط حصول:

دیکری نامہ وجہ و بیاید . تقریر کتاب : این وجوب و ضرورت دعوی است کہ

بنابر ما گفته شد ویرانی (۱) و عذاب عمیره (۲) که ما گوئیم

موجود باشد

وجود با آن وجود، صمد و تا موجد است یعنی ار خدا نیل آن موجود که در دنیا و

ما در وقت بعد از ظهر بودیم در این اقیانام نصیفین بود

امکان خاص یا خاصي : چيزي كه نه ضرورت وجود دارد نه ضرورت عدم .

قسم وجوب ذاتي و امتناع ذاتي است . نسبت به امكان عام محدودتر است .

مثلاً آن صحن است . پس آن نه اقتضای وجود دارد نه اقتضای عدم دارد .
حالت ۵۰ دارد

و چون در تعبيرات خواص به کار برود بآن امكان خاص یا نسبت خاصي مگویند .
(فلاسفه)

امكان عام : سلب ضرورت از طرف مخالف قضیه

احتمال دارد و واجب بآوردند یا امكان خاص
در صفتی اما نسبت به طرف موافق قضیه محال دارد
احتمال دارد امتناع یا بر یا امكان خاص

مثلاً آن صحن است . مخالف

امكان دارد یا بر آن بیاورد
بازش با بر آن موافق قضیه
عدم یا برش با مخالف قضیه
مخالف قضیه در اینجا یعنی اینکه
عدم یا برش با بر آن را برسد دارد

یعنی عدم یا بریدن را محال میدانند ولی نسبت به یا بریدن اگر علت آن آید و یا برید
حالت ضرورت دارد و اگر احتمال دارد که حالت امكان عامی به خود بیاورد

محال دیگر امكان دارد است و امروز نباید
نیامدن موافق قضیه
نیامدن مخالف قضیه
امكان عام سلب ضرورت از طرف مخالف قضیه
سلبی

یعنی آمدن از بر یا برسد دارد اما نسبت به نیامدن که موافق قضیه است
نیامدن با آن باشد

حالت دارد
احتمال دارد و در دایره امكان خاص بهمان

در علم اگر علتی من حالت لایجابی دارد هم شامل وجوب است هم امكان خاص
امكان عام
و زمانی که جمله من حالت سلبی داشته باشد هم شامل امتناع است هم محال امكان خاص
امكان عام



در این مثال آن حال است نزدیک به این که اعلام است بر خاصیت عام خاص

ضرورت ذاتی لا ضرورت و تفسیر لا حکم امکانی است

حکام امکانی است

به همین خاطر هرگاه امکانی است ضرورت ذاتی است

ولی هرگاه امکانی است ضرورت ذاتی نیست

چرا به چون طلب ضرورت ذاتی است

به همین خاطر حالتی که امکانی است

امکان استقبالی

امکان استقبالی آن امکانی است که ضرورتی ندارد

به همین خاطر ممکن است امکانی است

مکانی ضرورت به شرط حصول نه یعنی چیزی در وقت وجودش

نی در آن چیزی که هست

۱۸۹

چهارم یعنی آن چیزی که هست در وقت وجودش

است یا حال است یا وجودی در آن یا محمول شدن

در مثال امکانی که در وقت وجودش

نیستی که با تحقق پیدا کرده

ولی ممکن است عام صادق است ولی امکانی صادق نیست

بن هر جا امکانی خاص صادق باشد

چون امکانی عام دلخواه نیست

چرا که آن امکان عام لغت شده

استنداده می کنند

امکانی

امکانی است که امکانی است

و تفسیر

نیستی که با تحقق پیدا کرده

ضرورت ذاتی

ضرورت ذاتی

نیستی که با تحقق پیدا کرده

نیستی که با تحقق پیدا کرده

نیستی که با تحقق پیدا کرده

نیستی که با تحقق پیدا کرده

نیستی که با تحقق پیدا کرده

نیستی که با تحقق پیدا کرده

نیستی که با تحقق پیدا کرده

نیستی که با تحقق پیدا کرده

بنا بر این، دولت باید با اشتغال و توسعه

cellulose

خدا ماسی سے لیا اور لیا ہوا ہے جو یہ ہے

دوستان! اگر اقتصاد و ثبات ملیت، تحول اساسی به نفع مردم و دولت و در حاشیه دیگر، حاشیه

۱) عضویت در سازمان خیریه

وحي ان جنير لمدركان يعجز عن ان يمشوا الى ابيهم

چون در درون کتب است و در آن کتب در آن

وَأَمَّا أَنْ تَغِيرَ رَأْيَكَ فَبَدِّلْهُم مَّا تُكْرَهُ ۚ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

رو این تصویر از مردم استان بایم استان در دروغ و جرم خود را بد و ستمانی
استفادگی از مردم است

[illegible]

استعداد

مستند

میں نے اس کو پڑھایا

الربيع سنة اربع مائة و اربع

1. (a) $\frac{1}{2}$

$\frac{d}{dt} \left(\frac{\partial L}{\partial \dot{x}} \right) = \frac{\partial L}{\partial x}$



در بیان عقاید و روشها حال اتفاق افتاده یا دارد (مطابق سابقه)

تأليفه عليه السلام

三

سندبادی خود رفته بود و حصول ثمنی بطور دین است. اسکن استحقاقی و حوالی نام

ایہذا مست راستہ دل سے دل میں جیتا اتفاق سے پیدا ہے

استاد عالیجناب حضرت مولانا محمد علی صاحب

بسمه تعالی است ان شاء الله تعالی علی کل شیء قدیر

تاریخ

ایمان را بخوبی دربر گیر / هفتاد و نه کرامت است -

و انچه بر او رواست که عقاید علم کند که حقیقت چنانچه حال است

در جواب است که محال است.

معملاً سال است
مردی که جنبه‌ها را دفع می‌کند

سید علی، قدس سره، خود را «محقق و آرای حق»

در آن حال میست
ما شایع دانند و در آن احوال و رفو میست

سید زانوش علی‌اکبر
زادش ۱۲۸۵

دفعه پنجم
دفعه ششم

تأخرت إلى صلاتهم أم لا است.

کرات و صورت خود را در یک کلاه بپوشانید.

چمن و ارنی پور تعلق ایہا دسندہ و اینا اس سال



از حقایق ذات همیشگی

بین در حالت حقیقی و حقایق با اعلان وجود ندارد اصل

نتیجه در وصف خودم ماهیت را با قطع نظر از هر موردی هم ما درم.

ما درم ماهیت این چنینی نه انتضای وجود دارد نه عدم. بلکه هم بتواند وجود داشته

هم بتواند موجود باشد. ۵۰. نه هر یک از اینها با اعلان خاصیت با راتی.

پس در واقع بر وزن توجیه بر علت وجود ماهیت و ماهیت را با اعلان
مستقیق ما شود. و در واقع و اعتباری است حتی آنکه ماهیت را با اعلان ما درم

این مسئله را مقبول دارند ماهیت را با اعلان است.

دلیل دوم

پس وقتی که ما گوئیم ماهیت اعتباری است. [ماهیت را با اعلان است]

بین ماهیت اعتباری است و وقتی خودی را با اعلان اعتباری است و وصف آن هم

را حلقه بودن است اعتباری است. بل امر اصیل ~~حلقه~~ حلقه از اعلان اعتباری را با اعلان

ولی امر اعتباری معتقد است که اعلان اصیل داشته باشد. پس وقتی که ما گوئیم ~~حلقه~~

(1)

درس نهم

قانون علت:

امکان - نسبت به وجود و عدم حالت تساوی دارد.

علت یعنی: ممکن در وجود و عدمش نیازمند به مرجع بیرونی است [نیازمندی] داریم که یکی از این ۲ کفر را سنلین تر کنند.

مفاد قانون علت: این امکان برای آنکه از حالت تساوی در بیاید نیازمند علت دارد. [مرجع بیرونی]

این قانون بدیهی است \leftarrow بقدری که هر در بدیهی هستند \leftarrow بقدری

در تصدیق آن اگر موضوع و محمول به خوبی تصور شود برای تصدیق آن نیاز به دلیل نداریم

[فقط در همان]

چیزی که نسبت به وجود و عدم حالت تساوی دارد برای آنکه به یکی از آن ها از آن اطراف خود

برای تصدیق پیدا کند نیاز به مرجع خارجی دارد.

ملاک نیاز به علت: در این مطلب اقتضای وجود دارد.

سوال این است عقل من چه مفروضاتی در این مباحثه میبندد که به آن دلیل و مفروضات

حکم به احتیاج به علت میکند؟ یعنی چه مفروضاتی ^{عقلی} ^{شاید} ^{نیازمند} به خود آن مفروضات

برای وجود یا عدم شدن نیازمند علت است؟ \leftarrow نظر علما \leftarrow نظر ملاکان

علما: ملاک احتیاج به علت: اعلان شیء است

مثالان: ما هیجی به علت نیاز دارد (چون حادث می شود)

مثلا احتیاج ما هیجی به علت حادث بودن ما هیجی است نه اعلان آن
یعنی ما هیجی چون یک چیز حادث است و یک زبانی نوده و حالا موجود شود و نیاز به اعلان
دارد مثلا (نیازی از علت قدیم زبانی بودن است) هر چیز که حالت است
سابقه نقیض دارد نیاز به علت دارد.
پس هر چیزی که سابقه نقیضه قدیم زبانی است حتماً واجب الوجود و صنفی از اشیاء

دلیل حلال بر دعای خود:

از اقسام دعا بیان کنیم:

عقل ما هیجی قدرت دارد و می تواند به وجودش شود و آن را می بینیم آن را تحلیل کند و می فهمد
که چگونه آن متوجه شده و اعتراض کند. مثلاً در صورت
و همه این کارها را از یک چیز می بینیم و می دانند
همه آن ما هیجی را بر آن سنی معنی کند و همه این ما هیجی هم اعتبار می دهند
و اعتراض می کنند و تفحص می کنند و اعتراض می کنند و واقعاً به خارج می نوازند. آن چیزها که نمی

من هست و در سیرت آن ما هیجی نیست.

نکته دیگر: عقل بین این ما هیجی اعتراض شده و یک تریبی ایجاد کند
تقدم و تأخر و این ایجاد کند و صادق بودن یکی را منوط بر صدق
دیگری می دانند. متفکر را از تقدم و تأخر فراموش زبانی بودن آن نیست.



مثالان اول مورد مرده یا اول ما هیجی

البته به معنای علی و معلولی و می متفکر این نیست که در خارج از چیزی وجود دارد
که بی علت و معید دیگر شود. بلکه عقل با تحلیل خود از آن سنی یک عضو صنفی را
مثلا وجود عضو صنفی دیگر می دانند.

تقریر دلیل حلال: برای صحت باید که اگر یک مثال ما بر زمین

حالا گفتند که ^{دلیل} نیاز ما هیجی به علت به خاطر اعلان است

اگر نیازمند و دلیل آنکه ما هیجی به علت نیاز دارد در حادث می بینیم. با علت تقدم
سنی به خودش می شود و این محال است. حادث می تواند علت باشد.
سوال چگونه تقدم سنی به خودش نیست ما هیجی.

جواب: برای اشیاء ما هیجی حادث شود قبل از وجودشان باید وجود پیدا کند.

کی ما هیجی موجود می شود؟ زمانی که علت ^{حادث شدن} آن را ایجاد کند. چه زمانی علت

آن سنی را ایجاد می کند؟ زمانی که سنی به مرحله ضرورت می رسد ما هیجی به مرحله ضرورت

و وجوب می رسد. چه زمانی ما هیجی به مرحله وجوب می رسد و وقتی علت آن را به

مرحله وجوب می رساند. کی علت آن سنی را به مرحله وجوب می رساند؟ زمانی که

ما هیجی نیازمند باشد. چه موقع ما هیجی نیازمند است؟ زمانی که اعلان داشته باشد.

پس اگر حدوث را علت ما هیجی به علت بگیریم.

المرئای نیازمند ما هیجی به علت را حدوث بگیریم. حدوث سطح خیلی

پایینی تر ما هیجی است قبل آن علت نیازمندی ما هیجی اعلان می شود و ما هیجی

پس اعلان ما هیجی یعنی چه؟ یعنی حادثی باشد که حالت اعلانی داشته باشد.



پس حدوث ماهیت ۵ بر ماه بعد از امکان ماهیت است
حالت اولی داشته باشد باید
ماهیتی باشد که حالت اولی داشته باشد
در علت بگیریم

پس قدم می برود من سوال است و دلیل حکما را اثبات دلیل متکلمان
تایید کردم
تقریر دلیل حلای: اگر حدوث باید تقدم می برود من میگوید
و قدم می برود من سوال است پس نتیجه اینکه حدوث من تواند باشد

۴ [و حدوث ماهیت ۵ بر ماه بعد از امکان ماهیت است]
۵ حدوث ماهیت متوقف است بر وجود ماهیت و اگر چه باشد حدوث باشد

نیازمند ممکن به علت در تها:

صحت در صورت چیست؟ آیاستی فقط برای ایجاد نیازمند علت است یا برای
بقا هم نیاز به علت دارد؟ جواب: علاوه بر آنکه برای ایجاد و کرده مدام
بر ما افاضه دارد و این طریقت که یکبار ایجاد کند و بعد رها کند

باقی به ۶ دیگران حکما متکلمان آیا ماهیت برای وجود پیدا کردن
نیازمند علت است در بقا هم نیازمند علت است؟



با شیخ تفاوت است.

متکلمان چون علت نیاز ماهیت به علت را حدوث میدانند.

حال استی: وقتی حادث شد دیگر نیاز به علت ندارد. یعنی که میگوید خود نیاز به علت ندارد
چون آن شی برک نیاز داشتن به علت حدوث بود. یعنی برای حادث شدن نیاز
علتش

به علت دانست که آن را که نیست بود و ما بودیم وجود پیدا کرد و حالا که به وجود آمده
نیازش بر طرف شده پس دیگر به علت نیاز ندارد. پس فقط در حادث شدن نیاز به
علت دارد نه در بقا.

و صلا دم طبق نظر این گروه این است که اگر علت بعد از آنکه معلول را ایجاد کرد باید بماند
معلول همچنان باقی است. صلا آنکه یک علت دیگر برای به وجود بیاید و آن
معلول را نابود کند.

تلفی این گروه از ابطال علت و معلول این است که این ۲ از هم مستقل هستند

علت با معلول را بعد از آنکه کرده آن را به وجود آورده و حالا که به وجود آمده آن

احتیاج بر طرف شده پس رابطه هم از بین میرود. و وقتی اگر علت از بین برود معلول
همچنان باقی است.

حکما ۶ صلاک نیازمند را امکان صادر کنند

معلول علاوه بر موجود شدنی نیاز به علت دارد. در بقا خود نیز
نیاز به علت دارد و به آن احتیاج است و اگر مستطاع را بخواهیم علت و معلول قطع شود
و معلول از علت دهی را دریافت نکند معلول نابود خواهد شد پس برای این حرف خود ۲ دلیل داریم:



ادله حکما بر نیاز سخن به علت در بقا :

۱ دلال دارند :

دلیل اول :

مقدمه اول : علل نیاز سخن به علت ، امکان آن است .
 مقدمه دوم : امکان در معنی ملازم با ماهیت است و هرگز از هم جدا نمی شوند .
 مقدمه سوم : ماهیت سخن ، همان ذات سخن است هیچ وقت از سخن نمی رود .
 فقط امکان تغییر دارد . و تنها خلأ و خفاست که واجب الوجود به ذات است و
 ماهیت به معنای چیزی ندارد .
 نتیجه : وقتی علل نیاز سخن به علت امکان باشد و امکان در دست جدا شدن ماهیت باشد
 و ماهیت هم همان ذات سخن باشد که هیچ وقت از سخن نمی رود یعنی اگر آنی اولی
 آن ها با علت قطع شود نیاز سخن بر طرف نمی شود و نابود خواهد شد .
 چون امکان همیم با ماهیت هست و امکان علل نیاز سخن به علت است .
 پس ذات نیاز به علت است بعد از ^{فرا} سخن و یعنی در زمان قبلا هم نیاز به علت است
 و اگر نتواند ماسود .

دلیل دوم :

دستی معلول یا رابطه امتی با علت : هیچ تفاوتی با هم
 ندارند یعنی دستی معلول بعد از جداسازی و جدا شدن توسط علت
 همان انگار
 چیزی منتقل و جدا از رابطه امتی با علت نیست .
 پس هم منتقل



دستی آن واقعیت همان رابطه امتی با علت است .
 است که به لحاظ اضافی در سخن به علت ، ایجاد می شود و جدا از علت سخن به معلول
 دستی خوانده می شود .

اگر رابطه با علت با علت از بین برود حتی به اندازه حفظان و آبی ، دستی هم از بین
 می رود .

استغنی به استیلا لال سلطان :

نظر سلطان : علت نیاز سخن به علت را حدوث می دانند
 و در بقا دستی در لای نیاز سخن به علت می دانند .

دلایل عامه ساینده دارند : ساختن که باشد آن کسی که آن را ساخته اگر برود حتی اگر ببرد
 هم آن ساختن باقی است .

استنباط سلطان گنج است : استنباط آن در اینجا است که علت موجود را با
 علت ^{مفکرة} خلط کرده اند .

علت حده = یعنی علت آماده ساز :

علت معوجه = یعنی ایجاد کننده



علت دارای اصطلاحات زیادی است و بعضی از این اصطلاحات شبیه به
 دیگر عام است .
 علت گاهی به پدیده یا توقف علی استی است یعنی آنچه متوقف از بیان معلول
 امور معام عام است ، حده شامل چقرات هم می شود .

افاضه كننده ميتا در زمان ريقه

[illegible]